

خود را در این صدد که کشف
دل تصنع علی عین چه گفت
حدیث زلف جان را بر پیشانی
چه نباید گفت از این کار جهان را
میرساند حدیث زلف پر چین
مجنبا نبرد ز غیر مجانبین
زفتش راستی کفتم کجای خوشی
سر زلفش مرا گفتا که خواهم بس
کجای راستی حدیث گفت غالب
درد او بود پیش آمد راه طالب
همه دلها از این کشته مسلک
همه جانها از او بده مقلد
محقق صدق از این دل بر کوی
شد بیکدم بر دوا از حلقه او
اگر زلف شکین برفتند
به عالم در یک کافری نمانند
و کمر بکنند از پیش پیوسته کن
نمانند در جهان یک نفس مومن
چو دام فتنه میزند چو بستر او
بشو و باز کرد ازین سر او
اگر بریده شد زلفش چه غم بود
که کز شب که شد اندر کوه فرود
چو او بر کار و این عقل ره زد
بدست خویشش بر او کرده زد
نیاید زلف او یک کفله آرام
که با نام آورد کار کند نام

انزل

زود زلف خود صد روز نشاید کرد
بسایز بجهان الی العجب کرد
کله آدم در اندام شد محترم
که دادش بود از زلف معطر
دل ما دارد از زلفش نشانی
که خوب ساکن نکر کرد زمانه
از این امر حکم کار از سر گفتم
ز جان خویشش دل بر گفتم
از این کرد دل از زلفش نشانی
که از او پیش دلی دارد بر آتش
از این استیلا زلف خدا نیست
مرد از خط جناب کبر با نیست
زلفش خطی نشد اندر بنا کوش
که انانیت بیرون خویدید
خط آمد بسوز زار عالم
از آن کردند نامش آب حیوان
زلفش یکی زلفش روز نشاید کن
زلفش چشمه حیوان طلب کن
خط او از مقام بی نشانی
بخورد چو شمش آب زنده گانه
اگر در زلفش نیاید زلفش
بدان کزنت از وجودت بیک
زلفش باز دانه کار عالم
زلفش باز خویله تر میهم
کسی زلفش از دل نبردید
دل از زلفش او درید

تمثل

Copyright © King Saud University